

# زنجموره هاي مخدوش

رباب محب



ISBN – 91-972217-0-8

ناشر : فصل نامه قلم و سراینده  
گوتنبرگ

آرایش صفحات کتاب : بهرام

طرح جلد : لوئی

چاپ : پائیز 1998

چاپ دیجیتالی : 2006

اشعار این دفتر در سال 1997 نوشته و در پائیز 1998 میلادی  
به همت آقای قاسم نصرتی منتشر شد. از زحمات ایشان  
بسیار سپاسگزارم! رباب محب

## بخش اول :

### 1 - عبث یعنی نگاهِ من در چشم های تو

عسرت یعنی تنگی . یعنی نگاه من. نگاهم که خدشه از  
داغها گرفت.  
عسس یعنی گزمه. یعنی پاسبان. یعنی چشمهای تو.  
چشمهایت که گردهِ صبورم را از بار شکست.  
عبث یعنی بازی کردن. یعنی بازی چشمهایِ تو با نگاهِ من.  
عبث - یعنی بیهوده . یعنی نگاه من در چشمهایِ تو.

2 - اي تمامت رنگها!

با ياد آغوشت  
يك رايحه -  
از يك نسيم - سبز  
شدم.

با ياد داغ بوسه هایت  
- بر لبهايم -  
سرخ.

با ياد دلشوره هایت  
در زرد - زرد  
خشکيدم.

با بنفش - بغض هایت  
چکيدم  
در کبود.

هنگامي که می باريد  
مرگ  
با خاکستري - سکوت  
دفترتي شدم  
از حماسه ي - رنگ ها

و  
خاطره ها...

---

اي تمامت رنگها! به شما محتاجم : سيمين بهبهاني

3- عروس عريان آسمان

داماد همه ي ابرها  
عروست را عريان ديده ام  
با خدای آسمان  
برارابه ي باد  
جنين بنفشه می فشاند

4 - اندوه راه

هراس  
و  
راه  
کولي خيال همند  
دلشوره ي سفر  
اندوه من

در نيمه راه عصيانم  
با داس چشمت  
خطي  
برا اين سايه بکش!

5- سوگواري نور

شب را  
تا بنا گوشِ اتاقم کشیده ام  
پت پتِ واخورده شمع رموكي  
به سوگواري نور  
رفته است.

6- تک ستاره اي در كهكشان چشمانت

همگانم  
تا چون تک ستاره اي  
در دور دستهاي كهكشان چشمايت  
چكیده مي شوم -

يگانه با  
گردش خرامانه ي ني ني هائيش.

7- به ايوان شب برويم

ما  
به آواز غوكان و زنجره ها  
مست مي شويم  
و سايه هامان  
به رستاخيز رقص  
بيا به ايوان شب برويم.

8- خطوط مکسور خاطره

تا  
تاریخ هراست را ورق زدم  
بال نگاهم را شکستی  
اینک  
خطوط خاطره نیز مکسور است  
بر بالهای ناسور یاد.

9- مرگ رنگ

ترک خوردن روز  
پاشیدن شب

هماره  
شب پره ای ست  
که می پرد ،  
در این خلنگ بی غروب

10 – غریبه ای با صورت شاپرک

غریبه ای از در می آید  
با صورت شاپرک  
سایه ها  
فروزه های بی پیکر یادها  
می شوند ،  
بر سنگفرش بی قرار خواب.

11- صبح وصال

از خیال طُره می بافی  
در خیال  
نطفه می بندی  
با خیال  
دو چراغ گُردسوز چشمت را بر می داری  
و در پس مانده یِ شب -  
یادِ گمشده ات را  
به استقبال می روی

آه

تو چقدر به صبح وصال نزدیکی!

12- تابوت گریه

همیشه باد  
سایه های خنده های تو را  
می برد از هشتی دلم

شب که می شود  
تابوت گریه می برم  
در باد.

13- ناپیدا

ابرهایی قناعت با باد همراه نمی شوند.  
ماه کمانی دلِ شب می شکند

و  
رنگین کمان رخ تو  
دل من.

14 - خنده روز

خورشید  
چشمهای نمناک شب‌نم را  
گریه کرد

روز  
با حربه ی عشوه  
خندید

کودکم  
شب را از باغچه بردار!

15- وقتی که پنجره می گشایم

شمیم شمعدانی‌ها  
از دهلیز تنگ باد  
با اتاقم  
هم‌خوابه می شود

بوی یاس تن تو  
با من -

وقتی که پنجره می گشایم



16 - بر کرانه ي خزه و سنگ

پیوسته  
بر کرانه ي خزه و سنگ  
بیهوده همراه مي شود -  
مرد کويري من -  
که در نابگاه سکوت  
آهوي نایستاده عمر را

راه مي برد.

---

بخش دوم :

1- افعیان در دشت

هنوز هم در دشت افعیان می‌خلند....

و بسیاری اما از تیپایِ سخت صاعقه ، به فریاد کریه تفرد  
می‌آماسند.  
باز گویی قافله‌ای در کار تفرج ، پتک بر سندان فتح می‌کوبد و  
در زیتونستان صلح ، پرندگان - پاورچین پاورچین - تمامت خود  
را به ثبت می‌رسانند.

گوئیا هم بدینروی ، خُلواره‌ی هراس در نگاه بی‌مهار افعیان  
آتشگون می‌شود!

اول ماه مه 1997  
فرج سرکوهی همچنان در بند است.

## 2- مرگ نور

پاره هاي يادت  
آشوب شب دير پاي سپيده است  
و پل عشق  
مخروبه اي  
در پاي ستارگان باروتي

اينک  
ابرهاي خاکستري  
خدایان نور را  
خرناس مي کشند.

## 3- رقص عاشقان

از مسلخي به مسلخي  
عاشقاني  
سر گشته ي تواند  
از خنجري به خنجري.

دريغِ هست هاست  
در رقصِ غريبانه يِ ما.

4- بازوانت - حریم واژگونه

مثل بازوان گشاده ی تو  
جنگل حریمی واژگونه است  
پولک از سلاله ی خورشید می کشد  
و تاک خوف  
از ابر  
و من که به راه می افتم  
د رمه پولکی سنگسار می شوم  
و داس دلتنگ چشمهایم  
ساقه ای نمی چینند.

5- چشمهای من

بی آنکه مالک اندیشه ای باشم  
تاریخ ترس مرا  
چشمهای تو نوشت - وطن!

دیواربانان  
گور ما را  
در کام خود آواز می دهند.

6- چهره در گور سیاه ابر

شب  
آسیمه در نبض خسته ی من می چکد -  
با ستاره های آهوناک

چهره در گور سیاه ابر  
بی نقاب  
فرو نمی آیم.

7- توفان

به گشاده دستي حادثه  
دست مي دهم

در تنگنای کبود نزدیکی  
من بادبان شکسته ام  
آوارِ توفان و موج  
و دریا  
از یاد سکون رفته است.

8- مصلوب دوباره

امشب  
مسیح - مصلوب دوباره -  
بر شاخه ای سنگواره می شود ،  
و من  
در خیزاب خوابم

...

رؤیا هایم  
اما  
در دوردستها  
بر نرمایِ بالِ خاطره خلیده اند.

9- پولکي بر پاره هاي ابر

زردم  
مثل سکه يِ خواب آشوب آسمان  
مثل خواب پرنده  
مثل خواب گل  
مثل افاقي هاي هزارپاره ي  
دشت حادثه

مثل خود  
خداي بي زبانه...

سردم  
مثل قنديلي در کهکشانهاي دور  
مثل قنديلي بر موج درياهاي قطب  
مثل قنديلي  
در زمهرير نگاه تو

من  
پولکي بر پاره هاي ابرم  
و نيمه ي گمشده ام  
از خاطر سردم  
گريخته است.

10 - روح جريحه دار

ما زخم نگاهيم  
بر حاشيه ي آتش و آب

باران اگر ببارد  
بر روح جريحه دار زمستانيمان.

11- همخانگان ناگزير

در بارگاه ايلي سي شب  
بيگاه  
مي چكد آهي  
در خواب گيسوي همخانگان ناگزير.

12- دُردكشان سادگي آبا

بي چتري  
يا سايه باني  
چهره هاي تلخ  
سايه هاي تلخشان را  
پر لبهاي بي شهوت كويز  
دردكشان سادگي آبا  
هاشور مي زنند

در صافي نگاه سبز دشت نشينان  
- اما  
دُردكشان سادگي آبا ست -  
دهان نيمه باز بادها....

13- کولي بي تاب واژه

دلنگران انبوه دوزخيشان  
مي گريزند  
قلبهاي تبعیدی  
از جسمي  
به جسمي،  
کورسوي خاطرات  
از دالاني  
به دالاني

چون کولي بي تاب واژه  
در سينه ي بي قرار من.

14- شبحي با کوله بار اعتراف

باغ از تو خاليست ،  
تو  
از نگاه سبز باغ  
من  
از تو.

همشانه ايم  
شبحي با کوله بار اعتراف



15- آي ! آبي رؤيا هائيم

بر نازکاي سينه  
خنج مي کښند  
فواره هاي اشتياق

تا  
تاريکناي ياس  
پا مي کښد  
بوي آرزو

نامانوسم کن  
آي ! آبي رؤيا هائيم  
با خراش دلتنگي.

16- پياله ي پيدا

وقتي که زخمهايش را مي ليساندم  
ناياب ترين شراب ها  
خوشبختي بود

و دهان من  
پيدا ترين پياله ها.

---

بخش سوم :

1- پلنگ خوابِ من

چشمهای شکیبایم تا صبح ، تیغ و دشنه و خنجر بر می داشت.  
خدایان پنداری در ردای سرخ می آمدند ، با یک قطار پیامبران دروغ و امامان غروز.  
من نیمتاجی از تردید بر سر داشتم و تنم به آهیانه ای که آوار می شد ، وعده ی رستاخیز می داد. چون گذشته ها ، توفان با تظاهری به ندامت - از باغ می گذشت و میخکان سرخ باغ ، بکارت از نگاهش می پوشاندند.

پلنگ خواب من - اما - مثل درمانده ای که تنها در خلوت خود توان معرکه دارد ، بی هیچ حماسه می آشفته ، تا سایه به سایه ، گاههای بی شمار ، پریزادگان فرا می شدند و فرو...

2- به شب نزدیک می شوم

نسیم دلخوشی کوچکی ست ،  
در دستان مرددِ  
پنجره.

شولایی از یاسهای سفید  
مردمکان هراسانم را  
می تاراند

تا چاکاچاک  
چراغها در باد می پریشانند.

پلنگ خوابِ من  
دور  
بر پشت مه

با عبور هر شبیره  
به شب نزدیک می شوم.

3- بي اعتنا دو چشم

با انگشتهاي بي قرارِ صبوري  
پائيدم  
هرم تن را

تا خلوتِ هزارتوي  
به سنگپاره ي پاکباختگي  
قرار گرفت ،

نه با تلخترين چهره ،  
با

- بي اعتنا -  
دو چشم ،  
زندگي را چون قمار  
باختم.

4- هزار باره شبیخون

هزار باره شبیخون...

نحيف ،  
چون آه  
همیشه منم  
- نیمه برهنه -  
رو به نشیب

اي طبلهاي نواخته !  
تا نافه ي ژولیده ي موهايم را  
شکوهِ فرصتي ست  
خاموش!

## 5- جهانِ جمله هیچ

جهان جمله هیچ در هیچست  
هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق  
" حافظ "

یک جام  
آبی بنفشه می نوشد  
یک پیاله سکوت  
در پلکهای خسته اش  
هزار مسلخِ ناگزیر ،  
یک آبی -  
دریای اشک

به پای چشمه می آید  
مرد کویری من

با دو پستان رمنده  
- در دستهای پینه بسته اش -  
- زمین -  
در پای او

با یک نگاه بی شهوت  
قلندری ست  
با صد پوزه ی بد سگال  
و از " جهان جمله هیچ "  
هیچ نیمه کامی هم نمی برد

مرد کویری من  
تکرار خشک چشمه هاست.

6- ابرهاي خسته

خسته اند  
خسته تر از آن که ببارند

يا تا کجا ببارند  
و خواب خرگوشي چه کسي را  
بياشوبند

ابرهاي به قيقوله رفته  
ابرهاي هواب آلود  
در دامن کويري  
که

منم.

7- ماهي در خوابهاي ابري من

در لبخند شقايق  
خون شتک مي زند  
در خواب هاي ابري من  
یک ماه.

8- بيگانه با من

بر لبهايش  
لبخندي محو

مسحور  
- صورتکي -

بندرت آشنا  
آشکارا زخم

وآن چشمها  
ان چشمها  
با نيشتر نگاه...

9- جادوي رقص

بي چهره ي دلشوره هامان  
و انبوه بهانه ها  
کمي به جستجوي خود  
در سايه ي هم پائيديم  
و  
زالال شدیم

رفتيم  
پرسه در خلوت هم  
رفتيم  
و آمدیم تا بي پردگي تمام  
حاشيه ها

ديگر روزني به رويمان بسته نماند

برهنگي در سرانگشتان رمنده ي شمد  
حادث شد

تو -  
با يک سرود  
در من ،  
با ني لبک جادوءئيت  
ميان بال دو شپيره.

10- تاریکی

کمر کشِ راه را طولانی  
می کنند  
پلک‌هایم

وقتی در بر پاشنه یِ بی رکاب می افتد  
و کمرگاهِ بالغ شده ی تاریکی ،  
جنازه ی گرگِ نور را  
می برد ،  
تا رؤیایِ دالان  
در امتداد خطِ تیره  
بر چترِ مژه هایِ  
سیاه

11- خانه بر شن

تا بنا گوش  
چنگ بودم و دندان

راهی .... شاید فراتر از روزمرگی

بی پنجره  
بر شن  
خانه که بر پا شد  
ماندم  
در انتظارِ زندگی.



12- نور ، همبازي\_ گلبرگهاي نیلوفر

نور  
با نیلوفر\_ بي تايم  
تاب مي گرفت  
و تمام هستي  
يكباره  
در نگاه\_ مرگ  
رم مي كرد

من  
را  
که مي گشتي

يك ابتدا  
نهال بودم  
- تازه -  
در گلوي\_ هوس

يك انتها  
شديم  
در سياهي\_ خيس ،  
با نورِ  
و  
نیلوفر.

13- زنجوره هاي مخدوش

سرشارم  
سرشارم  
من از فکر سرشارم  
و آن سويِ سرشاريم  
دالاني كشيده از شبحِ آدمها  
كه نعيشِ سنگين  
شادي را  
در باد مي پراکنند

شادماني  
آي ...  
شادماني

شادماني  
ناممکني ست ،  
در كابوس هايِ ممکن من

و من  
فکر مي کنم  
بر زنجوره هاي مخدوشِ صدايم  
حلق آيز مي شوم.

14- رؤیا

بویِ عطرِ مردی ست  
که خواب مرا می آشوبد  
پیاله پیاله عسل  
چشم .  
صد تازیانه  
نگاه.  
با دهانِ باروتی می خندد ،  
نرم  
بر نرمایِ لبم  
بی تاب.

15- آبی را تجربه کن

عاشقان شب  
آبی را در حلولهای حرام  
تجربه می کنند

اگر به طنز ترین ماهی مستم  
عاشقی

رها کن گوشماهی های سیاه را  
در صدف دستهایت

با من  
به دورترینِ خود بیا

16- مکت بیداری

و کابوس  
لمبر خوابم را نیشگون می گیرد

چشم که در سلول کاهلی  
خراب می شود ،  
هیچ چیز  
بر پرده  
ساکن نیست

و بیداری  
مکت بیهوده ای  
در خواب خاطره  
- پرنده ی بی قرار -

17- خاموشی

خدنگ تردید  
اگر بر شود  
سبز هم که باشی  
مدام - خاموشی سیاهست  
بر شقیقه ات.

شد آنکه  
پرده ها را دریده باشم  
بر دریچه ی باز

آواز دادم  
هزار پنجره ی گشوده ،  
خطاب به پرنده های شتابان -  
با بالهای خسته

شد آنکه  
رختها را کنده باشم  
و پیرایه را ؟  
هزار چشمه به تلخي گریستم ،  
خطاب به شتاب هراسانم  
و پاهای میخکوب

شد آنکه  
گریه باشم ،  
مخاطبم آینه ؟

تصویر مبهمی ست ،  
یک  
صورتک  
بی چهره  
با کولبار سقوط ؟

19- من از دستهایم می ترسم

روزها  
منظومه ای می شوم  
از کار و تنش  
شبها  
داربستِ لرزانی

من می ترسم  
من از خورشید های یخزده می ترسم  
از قندیلهای منتشر می ترسم  
از شکنندگی دستهایم -  
که در آغوش سرد تو  
پيله کرده اند  
می ترسم

من  
از  
تو  
در پيله دستهایم  
می ترسم

دستهایم  
خوابستانِ همه ی خیزاب ها !

20 - در پرتگاهِ واژه

تهی از سرخِ بی تنشِ زبان  
در حاشیه ی بلعندگی  
خالی می مانم  
با انقباضِ راز آلودِ گلوگاه

گاهی  
در پرتگاهِ واژه  
بیمار می شوم  
به فراسوی  
آرزو.

21 - خالی از نیلوفر

دلخسته ام

دل  
خسته  
خالی از نیلوفر  
بی خنیايِ خیال

و نمی رهم از  
راز های بر ملا  
در گلوهایِ توفانی.

22 - چشمِ بي خواب

روي به جانبِ اتاقم  
مي بارد  
شب -  
سنگين  
با يك پشته نيزه  
از قوسِ  
ماهِ لاهوره

در لاکِ خود خزیده ام  
بي چنبره ي خواب  
و سگ ولگرد چشمهاي پریشم  
تن در روحِ ملافه  
مي خايد

23 - انکار ، بيهوده ترين ستيزهاست

انس تو با آه - اينگونه چنگاچنگ  
تمام چارچوب ها را  
در هم مي ريزد

بوي ي زيتونِ تازه را  
از مشام  
که  
مي بري  
تا مويه ،

بيانيه ي گور  
صله ي نَفَسِ بي حوصله است

و آن دهانِ بي قواره  
آبشخورِ همه ي آشفته گي ها  
با تلخي لبخندِ گوشه ي لب



24- فرشي از جنسِ خيال

بوريابافي  
از جنس ابرم

تنها  
با دلي مشغول  
بالايِ خميده سايه مي دهم  
با گلابتونِ خيال.

25- غزال عقيم لحظه

دمي  
اگر  
مي رمیدی  
اي غزالک عقيم لحظه،  
به جسارتِ بي شالوده يِ اين جهانِ بي صلابت  
مي خنديدم ،  
در نايِ تاریکی -

چشم به راهِ  
تنبنده اي  
از جنسِ  
بلور !

26- مرگ خواستني

فيروزه اي شادي  
در خلوت \_ مواجم  
خانه مي کند

پاورچين

همه ي مردگان  
به گاه \_ رستاخيز \_ خاطره  
مرده اند

نيمتاج رؤيائيم  
بياوريد  
آي رؤيا هاي \_ آشفته  
در اين شب \_ آرزو

27- با شتا ب قلم

پرنده ی سنگخورده  
دو دلی بالهایش را  
به نگاه بی شيله نسیم  
می بخشد.

افق لا قید تر از همیشه است  
و آب  
روی به پوست ترک خورده ی آسمان  
عبوس.

هیچ طرح تازه نیست ،  
آب  
آسمان  
افق  
دو بال شکسته  
پرسه ی نسیم -  
بر دامن زنی

.....  
.....

می خواهد چیزی بگوید  
- با شتا ب قلم -  
نقاش عجل.

جنگل  
- با آنهمه سبز -  
عورترین  
آتش هاست  
و آسمان یکدست ستاره  
دورترین  
یاد

در نگاه ابریم  
خاکستری غلیظی  
موج می زند  
و ترانه ها همه کبودند  
در گلوی آدمها یِ مچاله ی زندانِ ذهن

.....

صدا  
صداهاي بي صيقل ،  
ترانه  
ترانه ي كبود  
آه...  
بر من چه گذشته است  
که  
ناگهان  
این چنین  
دورم  
از کودکی ساده  
با ترانه هاي سفید ؟

29 - نگاه بی خواهش

تهِ تنهایی  
همیشه راهیست  
که پیچ می خورد  
در متنِ ناخوانده یِ پیشانیم

کجا می روند  
خیلِ چشمها یِ گرانسایه  
در نگاهِ گم؟

30 - گل‌های آفتابگردان

دیوانه ترین قلب  
می تپد در زنبیلی از گل‌های آفتابگردان  
تا گرانبها ترین پروانه  
به شرابِ برهنگی  
آغشته می شود -

زیبا ترین پیله  
به مرور خود می آید  
با گوشه‌هایش در دست.

---

گل‌های آفتابگردان اثر ونسان وان گوگ

31 - مردی با تمام غمهایش  
« برای طاهر »

با تمام غمهایش .

- آری با  
تمام غمها -

روی به شادمانه ترین  
دامن ،  
ولی به سمتِ سقوط  
بال که می گشود  
- در هوای شعر  
خنده می فشاند  
در آسمانِ زیبائی:

چه کنم  
که زخم  
با گلویِ گرگِ گرسنه  
زوزه می کشد  
در من

که دل  
با دهان خنده  
دارد  
تابِ  
زخم

صبح که می شود،  
به خود سلام می دهم  
و دستچینی از دستمایه  
های روزمرگی  
در سبد رنجم می ریزم  
و تن به کوچه می دهم

سلام  
« انسان نیمه » -  
کوچه می گوید  
و راه  
زیر پایم شتاب نمی گیرد

راه مهربان است  
و پیچهای همیشگی  
هم  
از ملاقاتم یکه نمی خورند

من  
صبح و  
کوچه و  
سلام کوچه را  
دوست دارم

و تن که به راه می دهم ،  
اصلا  
به آخرین خم  
فکر نمی کنم ،  
که مبادا نور از کفم برود.

33- چشمت - دریاچه ی زمرد

دریاچه ی زمرد  
آب های فیروزه  
در چشمت چون نیلوفری  
شناروم  
با بلور هزار شکوفه ی نور.

34- ماه نقره

رنگین کمان معلقی موج  
می زند  
بر دریای آب و خاطره  
و دو خط مورب  
تا ابدیت امتداد می یابند  
در پوست زخیم شب  
گاه  
که  
می رقصی  
با ماه نقره  
بر کف دو پولکم.

35 - بهترین راه

میانه ی رودی ایستاده ام  
بهترین راه اینست.

در تو  
که می پیچم  
راه و مقصد یکی می شوند.



36- خون خنده

خون خنده  
از انار دهانت مي چكد  
وقتي شكوفه هاي هلو را  
از باغ لبم مي چيني.

37- روز كه پلك بزند

هوا گرگ و ميش است  
هنوز  
قوز كرده گشت تنهائيم  
با سايه ها قرينه ام

روز كه پلك بزند  
شبِ پر  
مي ميرد

چه كسي مي داند  
شايد  
شپره ي آشفته  
- كه از شب بر مي گردد -

چيزي در چننه ي بالهائيش هست؟

38- آنسوي پنجره

ميل هماغوشي  
هوا را پر کرده است

گاوبازان شبگرد  
هرگز  
راه گم نمي کنند.

جنازه ي گاوي ست آنسوي پنجره  
در نگاهش  
تاريخ زخم.

39 - بي نام

تاريخ گم نمي شود  
تاريخِ بيدار  
گم  
نمي شود.

حس گم مي شود  
حسِ خواب  
گم  
مي شود  
و فکر هاي لهيده ي تو  
که خسته ات کرده اند.

زخمهايت را بردار  
و در آب هاي تازه  
بشور!

40- بیتوته در باد

تا بشنوم تکِ سکوت  
که می شکند در اشتیاق پا  
هر چه هست  
- دستهایم.

دستهایم  
دگردیسیِ ابر

گوئی تمام سفر این است  
که در باد  
بی ریشه  
بیتوته کنی.

41- خانه ام ، پلک جاک

یک گوشه ی دنج  
تنها

یک -  
گوشه

و از تمامی حصارها  
تنها  
هیچ

در سمتِ من سقف خانه نمی کند

" وقتی در هوای من  
هی می زنی "

جائی  
اینجا بیا  
تمام مقصد  
پیک باز

از غلاف آسمان مي افتد -  
صدائي  
ميان پرنده و ماهي هاش  
دريا منادي رازي مي شود

از دورترين افق  
تا سامانِ سطح  
دوباره حاضر است  
دوشيزه ي ابر.

43- خوشه ي خنده

نطفه ي لبخند  
قانون شكفتن  
با فانوس بلوغ مي آئي  
آنجا  
كه ذات جاست  
نهفته در جاي جايِ من  
خوشه هاي من.

44- بوسه بر ماه

مي آيم  
با هاشور بوسه هاش  
بر گونه هايم

وقتي ماه مسافر  
فرو مي هلد  
تمام آسمان.

45- در دستهایم روز

امشب هنگامه است  
ماه با شب عشق می ورزد  
من با حوصله ی لبریزم  
می سازم

تا بوی صبح که بیاید  
در شلوغی هر کرانه  
روز لجوج  
در توالی دستهام  
می پراکند.

46- جنون نگاه

قبیله ی چشمانت بر بدویت خود پشت کرده است  
و بادیه ی تنم  
بر جغرافیای خود

تا جنون نگاه  
- جانانِ جان -  
گاه  
که می بویمت  
در دو راهه ی شک می مانم

کنار پیکرم  
مهتابی هراسیده  
پیمانه پر می کند.

---

به همین قلم:

- با دستهای پر به خانه بر می گردیم . داستان
- بهار در چشم توست . شعر
- وارینیا . شعر . نشر باران
- آنام کوچک خدا . شعر
- مرد دیجیتالی . شعر طنز
- پری کوچک هانس . تحقیقی - علمی. نشر لاجورد.
- پس از این اگر از هراس خالی بمانم . شعر . نشر لاجورد.

دردست چاپ :

- « در » اثر تمپل گراندین ، ترجمه
- پاورقی . شعر
- از زهدان مادرم تا باب تمثیلات. شعر
- « انسان واقعی » اثر گونیلر گرلند ، ترجمه

---

**چاپ دیجیتالی این دفتر توسط آقای دکتر سام واثقی صورت گرفته است. از این بابت بی نهایت از ایشان سپاسگزارم!**

محب رباب